



داکتر سید موسی صمیمی

چاپ دوم اثر:

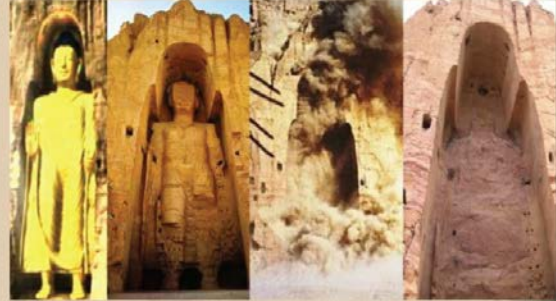
گفتمان بحران افغانستان
مکاهی بر "رکود نسبی تاریخی" و چالش های معاصر
در سرزمین هندوکش

گفتمان بحران افغانستان



داکتر سیدموسی صمیمی

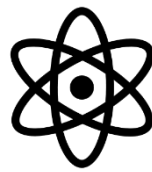
گفتمان بحران افغانستان



استبداد ساختاری بر فراز قلعه خاکی سرزمین هندو کش از قرن ها به این سو هنوز هم مانند همیشه پیداد میکند؛ به ویژه در این اواخر ساختار سیاسی ناشی از پرخاشگری جزم گرایی دینی «تحریک اسلامی طالبان» توأم با چاشنی توجیه حکم روایی ارثی-تباری این گروه هراس افکن، چون شعله های خورشید خانمان سوز لانه و کاشانه ای باشند گان آزاده ای کشور را با برچسب «دگر کیشان و دگر اندیشان» به آتش کشیده است. هواداران حکمرانی تک تباری، تک زبانی و تک کیشی با «استراتژی زمین سوخته» و شیوه های پرخاشگری سیاسی-نظامی سرزمین متلاشی و چند تباری کشور باستان را به سوی بحران «بالکانیزه شدن» میکشانند؛ غافل از اینکه «تمامیت ارضی و حاکمیت ملی» و همچنان شکوفایی اقتصادی کشور از طریق دموکراسی مشارکتی، تمرکز زدایی نظام اداری، برنامه های «عدالت سمی» و «سید اموال زبینه ای توانایی ها و نیازمندی های» کشور تامین گردیده و به مثابه گذرگاه، کاروان فرو رفته در لجن زار کشور را به سوی تامین «رفاه همگانی» و اصل «هم پذیری و همزیستی مسالمت آمیز» گشاده میتواند.

*اصطلاحات «دموکراسی مشارکتی، تمرکز زدایی نظام اداری، عدالت سمی و سید اموال»، هریک در معین اثر با تفصیل تشریح و بررسی گردیده است.

داکتر سیدموسی صمیمی



شناخته کتاب

اسم کتاب: گفتار، بحران افغانستان

مکاتبی بر "رکود نسبی تاریخی" و چال های معاصر

نویسنده: دکتر سید موسی صمیمی

ناشر: هایش اقتصاد سیاسی در آلمان

Forum of Political Economy - Promoting dialogue and discourse-

چاپ نخست: دلمالی مطبعه کندهار / افغانستان

سال چاپ: ۱۳۹۳ (۲۰۱۴)

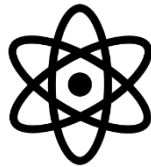
تیراژ: یک هزار

چاپ دوم: بهار سال ۱۴۰۱

طرح روی جلد: یونا صمیمی

برک آرا: نشره نادری

انتشارات شاهنامه باند / WWW.shahnama.com / سال ۲۰۲۳



چرا چاپ دوم؟

نوشتار دست داشته برای نخستین بار توسط "ملالی مطبوعه" در سال ۱۳۹۳ خورشیدی مطابق به ۲۰۱۴ میلادی در قندهار، "شهر احمد شاهی" به چاپ و نشر سپرده شد. نویسنده آگاهانه این اثر پژوهشی را در افغانستان به نشر سپرد، تا دوست داران کتاب در کشور با بهای کم و به آسانی به آن دسترسی پیدا کرده باشند. از آن زمان به این سو هفت سال دشوار و بحران زا در سرزمین هندو کش سپری گردیده اند؛ در این برهه ای تاریخی دگرگونی های چند در کنش های سیاسی نخبگان کرسی نشین بوقوع پیوسته اند. از جمله میتوان به آخرین دگردیسی سیاسی به "ارگ نشینی" گروه "تحریک اسلامی طالبان" اشارت کرد. گروه طالب، پس از بیست سال هراس افکنی از کوئته، مرکز گروه رهبری طالبان در پاکستان، نخست در یک "تفاهم نامه" خیانت آمیز با ایالات متحده امریکا و پس از آن بر اساس خیانت ملی اشرف غنی، رئیس جمهور کشور به تاریخ ۱۵ اگوست ۲۰۲۱ داخل شهر کابل گردیده، "تاج و تخت تاریخی و تباری ارگ" را اشغال کرد. به این ترتیب در کشور آسیب زده و متلاشی افغانستان یک برهه ای تازه از جنگ و خونریزی با چشم انداز بسیار تاریک، حتی با خطرات "بالکانیزه شدن" این کشور آغاز گردید. سوژه ای که صائب تبریزی با قریحه سرشار شعری سروده "بوی کافور از این مرده دلان می آید" در این جا مصداق می یابد.

بنا بر جزم گرایی عقیدتی این گروه، دسترسی در قلمرو آنها به آثار دگر اندیشان بسیار دشوار گردیده است. از سوی دیگر دوست داران این اثر در خارج از مرزهای افغانستان نیز به مشکل میتوانستند تا آنرا بدست آورند. از این نگاه، نویسنده تصمیم گرفت تا هرچه زود تر زمینه را برای چاپ دوم، و آن هم در خارج آماده سازد. با در نظر داشت این امر، نویسنده از فرصت استفاده کرده، تا نه در محتوای کتاب، بلکه در مورد کاستی های نوشتاری، به ویژه دگرگونی های که در موقع برگرداندن "نسخه ای ورد" به "نسخه ای چاپی" بوقوع پیوسته بودند، بازنگری کرده و اشتباهات ناخوشدنی را تصحیح و ویرایش کند. در حین بازنگری برای نویسنده روشن گردید، که برخی از بخش های اثر "**گفتمان بحران افغانستان**"، و لو که از اهمیت بارز سیاسی برخوردار میباشند، ولی به رمزگشایی مکانیسم رویداد های افغانستان به شکل مستقیم مدد کار نبوده، از این جهت حذف گردیدند. از جمله بخش "رهایی افغانستان از صیانت بین المللی" که دارای سه قسمت بود. این بخش را نویسنده از جهت حذف کرد، چون اضافه کردن آن در آغاز اثر دیگر نویسنده بنام "**کالبدشکافی افغانستان**" فراخور و زیننده به نظر آمد، بدون آنکه نقش راز زدایی مکانیسم نظام الیگارشویی نو پای کشور را در کتاب "گفتمان بحران افغانستان" کم رنگ ساخته باشد.

ولی از همه مهم تر نیاز چاپ دوم اثر داشته را نویسنده در یک نکته قابل توجه دیگر تشخیص میدهد:

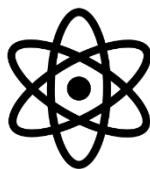
برگشت گروه هراس افکن طالب به کابل و تکیه بر اریکه قدرت بنام "امارت اسلامی" نخست از همه منجر به آن گردید که همه بازیگران سیاسی کشور، به استثنای گروه اشرف غنی و حامد کرزی، غافل گیر گردیدند. نه تنها بازیگران سیاسی که خود بخش از لایه ای اقتصادی الیگارشویی نو پا در کشور بودند، ولی از نگاه سیاسی در حاشیه رانده شده بودند، در اخیر "قمار سیاسی" را در نشه ای امتیازات اقتصادی "مفت و رایگان" باختند؛ بلکه یک سری از نخبگان سیاسی پیرامونی و حتی روشنفکران متعهد کشور به طور ناگهانی با یک وضعیت پیش بینی نشده مواجه و غافل گیر گردیدند. بنا بر آن نویسنده برای رمز کشایی این معضل به چاپ دوم "گفتمان بحران افغانستان" اقدام ورزید. به نظر نویسنده برگشت گروه طالب به کابل را نه تنها باید با برنامه "تفاهم و توافق دوحه" و تصامیم هدفمند "گروه تروییکا" تحت رهبری اشرف غنی خلاصه کرد، بلکه این برگشت که با فروپاشی نظام سیاسی-اقتصادی پر کاستی کشور همراه بود، ریشه های عمیق تاریخی، ساختاری و سیاسی دارد، که نویسنده در همین اثر "گفتمان" به تفصیل ارزیابی کرده است. از این نگاه، پس منظر در هم ریزی رژیم اشرف غنی را باید در ترکیب چند بعدی این مؤلفه ها سراغ کرد:

- شیوه دید فکری توجیه حکم روایی "ارثی-تاریخی" نخبگان کرسی نشین پشتون تبار،
 - ساختار دولت متمرکز که رییس جمهور با بیست و دو فقره تسجیل شده در قانون اساسی با تصامیم "خود کامگی" آراسته گردیده، و حتی ارگان های تقنینی و عدلی را نیز کم رنگ و کم بها ساخت.
 - در نتیجه تقویت روابط هنوز هم بیشتر بیگانگی بخش های پیرامونی از مرکز،
 - تحمیل نظام اقتصادی پر کاستی "نولیبرالیسم" در یک کشور آسیب پذیر پیرامونی،
 - به حاشیه کشاندن هنوز هم بیشتر سیاسی نیروهای فرار از مرکز و در اخیر
 - بافت تنگاتنگ روابط وابستگی امریال، به ویژه به قدرت رو به فرود ایالات متحده امریکا
- با در نظر داشت این مؤلفه های تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نویسنده، پس از بررسی مفصل، دیدگاه خود را به مثابه "پاد زهر" غرض رهایی از چنبره اهریمنی تدوین و پیشکش نموده است. در این جا نویسنده از همه مهمتر "طرح استراتژی بزرگ ملی" را طرح و به بحث کشیده و نکات کلیدی این طرح را تحت عناوین مشخص ارزیابی کرده است، از جمله میتوان به این نکات اشارت کرد:

- پذیرش توجیه دموکراتیک حکم روایی در تناقض با توجیه "تاریخی تباری" و توجیه "حاکمیت الهی"
- پیاده کردن موازین دموکراسی هنجاری و مشارکتی از سطح ولس والی ها، شهر ها ولایت ها تا مرکز
- غرض پیاده کردن رشد و انکشاف متوازن، تدوین "نسخه ای عدالت سمتی"، به شکل مشخص با خدمات دولتی از قبیل امور صحتی، برق، مراکز بهداشت اولیه و آب آشامیدنی،
- به مثابه بدیل در قبال نظام نولیبرالیسم، طرح "سید اموال" و همچنان تدوین سیاست صنعتی تعویض واردات و سیاست زراعتی، آن هم در خور و زینده یک کشور پیرامونی
- با در نظر داشت حفظ تمامیت ارضی و صیانت حاکمیت ملی، باز نگری بنیادی به سیاست امور خارجی کشور و همکاری فعال با نهاد های جهانی

با در نظر داشت نکاتی متذکره، بالاخره حجم کتاب که در چاپ اول به ۴۵۹ صفحه میرسید، در چاپ دوم به ۲۷۰ صفحه تقلیل یافت. در اخیر باید افزود، از آنجایی که طرح و تدوین عناوین و فهرست کتاب بر شیوه دانشگاهی جمهوری اتحادی آلمان آراسته گردیده بودند، از بعضی جهات پیچیده و نا مانوس وانمود میگرددند. در این مورد تصحیح لازم به شکلی صورت گرفت، که فهرست کتاب به پنج بخش ساده آراسته و ویرایش گردید.

در مورد چاپ دوم، نویسنده از تلاش های پر بار بانو منیژه نادری، خانم فرزانه و نخستین بانوی ناشر افغانستان، که در بیرون مرزها فعالیت فرهنگی دارد، در بخش طرح پشتی، برگ آرای، چاپ و نشر این اثر زحمات زیاد بخود روا داشته اند، سپاس فراوان نموده و بر اهتمام و مساعی ایشان ارج میگذارد. ولی بار گران هر نوع کاستی را در این اثر باز هم مانند گذشته خود نویسنده بر دوش داشته و تنها او پاسخگو میباشد.



فهرست مندرجات:

بخش اول

اقتدار گرایی تباری با توجیه سنتی تاریخی / ۴۰

بخش دوم

اقتدار گرایی "حزب دموکراتیک خلق" با توجیه جزم گرایی "پیش آهنگی زحمت کشان" / ۴۶

بخش سوم

اقتدار گرایی "بنیاد گرایان اسلامی" با توجیه "دینی" / ۷۰

بخش چهارم

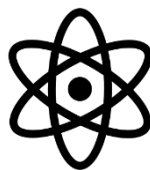
"انوکراسی": حکم روایی "الیگارشی نوپا" با توجیه کاذب "دموکراسی" / ۱۰۶

بخش پنجم

افغانستان در پیوند با الزامات جهانی شدن / ۲۱۱

پس کفتار

افغانستان در بند "چنبره اهریمنی ساختاری" / ۲۵۶
استراتژی هدفمند "گروه ترویکا" در درون ساختار "مثلث شوم"



افغانستان در بند "جنیره اهریمنی ساختاری"

استراتژی هدفمند "گروه ترویکا" در درون ساختار "مثلث شوم"

افغانستان به مثابه کشور بحران زا با چالش های چند لایه ای مواجه دیده میشود؛ چالش های که نویسنده آنها را ناشی از ساختار تاریخی، موقعیت جغرافیایی، روابط امپراتوری و در اخیر چگونگی ساختار نظام سیاسی آن کشور تعبیر و ارزیابی میکند.

نخست از همه شیوه تولید مسلط در تاریخ سرزمین هندو کش هرگز یک دست با خوانش بسیط و ساده ای نوعی "انکشاف خطی تاریخ" نبوده، برخلاف فرایند تاریخی آن با فراز و فرود "آبادانی، فرو پاشی و باز سازی" توأم بوده و شیوه تولید مسلط آن بیشتر با ساختار پاتری مونیال و مانند "خرقه ای درویشان از پارچه ها و رنگ های مختلف، ولی در کنار هم و در تباین و تبانی همیشگی باهم" آراسته بوده است. در این ساختار سیاسی تاریخی توپوگرافی آن کشور به نوبت خود نقش به سزای بازی کرده و منجر به فورماسیون های مختلف، ولی با تاثیر گذاری و تاثیر پذیری بسیار زیاد از همدیگر بوده که در همه آنها شهرهای بزرگ مراکز قدرت سیاسی مرکزی بوده و مناطق پیرامونی در تاثیر پذیری از "حامی پذیری" شکل گرفته اند؛ در نتیجه شهر ها هرگز مالکیت "صاحبان اراضی بزرگ" - بهر نام و نشانی که میتوان آنها را نشانی گرفت - نبوده است. این مراکز حکم روایی که همیشه پس از هجوم قدرت های متخاصم تخریب گردیده، بزودی غرض کسب خراج و همچنان غرض حصول تعرفه ای تجارت ترانزیتی یا دوباره نوسازی گردیده اند، و یا اینکه در محل مناسب دیگر، نظر به حدسیات آن زمان، شهر بزرگ به مثابه مرکز قدرت سیاسی بنا و آباد گردیده است. این آبادانی تا جایی که در توانایی های قدرت مرکزی بوده است، توأم با آماده ساختن زیر ساخت اقتصادی از قبیل نظام آبیاری بوده است، آن هم غرض بهره برداری بیشتر برای کسب خراج و مالیات بیشتر.

افغانستان به مثابه یک ساختار تازه ای جغرافیایی نخست در سال ۱۷۰۷ توسط میرویس خان غلجایی تبار، مشهور به "میرویس بابا" در مبارزه با حکمرانان ایرانی و در حین حال در خصومت و راندن درانی تبار ها از حوزه ای قندهار شکل گرفت. این فورماسیون به نوبت خود، پس از چهل سال یعنی در سال ۱۷۴۷ توسط احمد خان، مشهور به احمد شاه بابای درانی منقرض گردیده و پس از آن تا سال ۱۹۷۸ به مثابه دور تازه توجیه حکم روایی توسط "حزب دموکرتیک خلق" دوام کرد؛ تداوم این ساختار تاریخی-سیاسی احمد خان درانی تبار همیشه همراه بوده است از یک سو با تباین و تبانی غلجایی ها و از سوی دیگر با باشندگان دیگر تبار پشتون و آن هم به مثابه نیروهای "فرار از مرکز" -zentrifugal- در خصومت با قدرت تمرکز گرای دربار نشین -zentripetal-. حکمرانان درانی تبار، نظر به قلیل بودن منابع مالی داخلی همیشه به سرزمین های غیر، از جمله در سرزمین هند حمله ور گردیده، فرهنگ باستان بومیان آن سرزمین را به باد فنا داده، عبادت گاه های دیگر کیشان را بنام "جهاد" به تله ای خاک تبدیل کرده، جواهرات و فلزات نجیب و دیگر فرآورده پر بهای آن کشور را از قبیل طلا، نقره و الماس به یغما برده اند؛ آن هم به جعتی تا بتوانند از یک سو هزینه ای درباریان و شاهزادگان را تهیه دیده، و از سوی دیگر نیروهای فرار از مرکز را تطمیع کرده باشند. همین شیوه باج گیری، از یک سو زمینه ساز نفوذ روز افزون امپراتوری بریتانیای کبیر در هند گردیده تا در اخیر این سرزمین پهناور در بند استعمار قدرت بزرگ آن زمان گیر افتاد. از سوی دیگر همین شیوه تخریب و ضربات مدهش به هند و تسلط امپراتوری بریتانیای کبیر بر هند منجر به قطع منبع خراج و غارت گری حکمرانان افغان گردیده و در نتیجه همان شکل گیری تاریخی افغانستان، خود در بین دو امپراتوری زمان،

امپراتوری باستان روسیه تزار در شمال و امپراتوری استوار بر نظام سرمایه داری بریتانیای کبیر در شرق و جنوب به مثابه کشور پیرامونی با "نقش حایل، جلوگیری از تصادم دو امپراتوری زمان" قرار گرفت؛ در اخیر حکمرانان افغان نه تنها بخش های بزرگ کشور را در بهای وابستگی از دست دادند، بلکه خود به جیره خوران قدرت امپراتوری بریتانیا تبدیل گردیدند. پس از قیام استقلال طلبی امان الله، پادشاه "اصلاح طلب" و سقوط نظام او توسط حبیب الله کلکانی به مثابه "یک رانش سیاسی" دگرگونی سیاسی منجر به انتقال قدرت سیاسی موقت برای نه ماه از درانی ها به تاجیکان گردید، ولی با کسب قدرت دوباره محمد زایی های درانی تبار در معضل وابستگی افغانستان با امپراتوری های زمان تغییری به نوعی رو نما گردید، که جای جیره خوری شاهان درانی تبار را، به ویژه در زمان حکم روایی محمد داود، "کمک های انکشاف اقتصادی" کشور های خود مدار، به ویژه امپراتوری های اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا گرفتند. در حین همین "بازی بزرگ" با چاشنی ساختار سیاسی قرن بیستم بود که استراتژی سیاسی محمد داود، نخست وزیر اقتدار گرای آل بچیی، که "سیگار امریکایی را با کبریت روسی" روشن میکرد، افغانستان از طریق برنامه ریزی کودتای هفت ثور در سال ۱۹۷۸ و در اخیر در دسامبر سال ۱۹۷۹ توسط هجوم قشون سرخ در سرزمین هندو کش در بند اشغال نظامی شوروی درآمد.

توجیه نظام سیاسی کشور حایل افغانستان که از دوران میرویس و احمد خان با این سو تا قبل از "انقلاب ثور" بر پایه ای "پادشاهی ارثی درانی تباران" استوار بود، برای نخستین بار این طسیم شکست، و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در عوض آن، به تعبیر خود این نهاد "خواسته های طبقه ای زحمت کشان" را منبع قدرت و استبداد سیاسی تک حزبی اعلام داشت.

اشغال نظامی افغانستان توسط "قوای محدود شوروی" دوباره زمینه ساز برهه ای جدیدی در رقابت و ستیز شوروی و امریکا گردید؛ ایالات متحده امریکا به مثابه فرصت بزرگ تاریخی خواست که پای "خرس قطبی" در تله افغانستان گیر افتد، تا تلافی مداخلات واشنگتن را در ویتنام از شوروی به سر رسانیده باشد. مشاورین سیاسی رونالد ریگن، رییس جمهور امریکا بر این باور تکیه زدند که در مقابل گسترش "کمونیسم شوروی" به مثابه یک ایدولوژی خدا نابوری از ورقه ای محافظه کار سیاسی "اسلام" میتوان بهره برداری ابزاری کرد؛ به ویژه که اوضاع حاکم سیاسی اسلامی در منطقه (حکومت ولایت فقیه در ایران، نظام مصطفی در پاکستان و بنیاد گرایی وهابیت در حوزه خلیج) زمینه ساز خوبی برای طرح جهاد و بسیج اسلام گرایان تشخیص گردید. در نتیجه "مبارزه ای آزادی بخش ملی" افغانستان به مبارزه "اسلام علیه کفر" به صورت زشت اسلام پرخاش گر مسخ گردید. در نتیجه با تمویل سرشار مالی توام با تسلیحات فراوان امریکایی و عربی، و در اخیر تحت مدیریت کارزار سیاسی از طریق پاکستان، واشنگتن توانست تا قشر محافظه کار اسلامی "ملا و آخوند" را صدر نشین ساخته و با قربانی کردن بیش از دو میلیون باشندگان سرزمین هندو کش، اشغال نظامی کشور را به "زخم خون چکان" شوروی تبدیل کند. البته پس از خروج الزام آور قوای قشون سرخ از افغانستان، متلاشی شدن حکومت "حزب وطن" و عقب نشینی نسبی امریکا از منطقه همان قشر به ناز پرور شده "ملا و آخوند"، پس از ده سال این بار آراسته با خوانش های متنوع از اسلام (از مدرسه دیوبندی، اخوانی و وهابیت و تا گروهی متأثر از نظام ولایت فقیه) وارد کابل شدند.

با سرازیر شدن رهبران مجاهدین، باز هم در تشخیص و تعریف توجیه سیاسی حکمرانی دگرگونی بنیادی بوقوع پیوست. برای نخستین بار قشر "علما و فضیای دینی" خواستند به نام "آیین نظام اسلامی" گویا "حاکمیت الهی" را در سرزمین کشور پیاده کنند.

از آنجایی که این گروه غیر از پرخاشگری و نظامی گری توام با فقدان فهم و درک سیاسی، برای "نوسازی کشور" بر پایه همان نظام اسلامی که خود شان ادعا میکردند، نسخه ای سراغ نداشتند، و همچنان از آنجایی که چهره جهادی های زمان مقاومت به زودی با چاشنی تبار گرایی و فرقه گرایی مذهبی بروز کرد، مرحله دیگر از تراژیدی در کشور کوه پایه ای هندو کش آغاز گردید. با قدرت رسیدن قشر آخوند و ملا، پس از حکمرانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با توجیه پیاده کردن "خواست ها و منافع زحمت کشان"، برای مرتبه دوم خوانش "حکم روایی ارثی پشتون تباران" در کشور تحت پرسش مؤلفه "حکومت الهی" دست کم از نگاه نظری در دستور کار قرار

گرفت. تشکیل "شورای حل و عقد" در کابل که در آن برهان الدین تاجیک تبار، رهبر "جمعیت اسلامی" زعیم کشور و بعد تر همایش "علمی کرام" در قندهار که در آن ملا محمد عمر پشتون تبار و رهبر "تحریک اسلامی طالبان" با نام "امیرالمومنین" بروز کردند، بازتاب دهنده همین تفکر و ادعای حکم روایی اسلامی تلقی میگردد؛ از این طریق گویا قشر علما و فضلاء اسلامی، در عوض اینکه مانند گذشته ها در خدمت درباریان و حکمرانان دنیوی باشند، خود شان زمام حکومت یک کشور اسلامی را بر دوش میگیرند. ولی فراتر از این رویداد بزرگ، در نتیجه افغانستان به ابزار پیاده کردن استراتژی قدرت های منطقه ای، به ویژه بین ایران، عربستان سعودی و پاکستان مبدل گردیده و منجر به جنگ های نیابتی خانمان سوز در کشور گردید. از درون همین فروپاشی ساختار های سیاسی و آن هم با طرح استراتژی بزرگ پاکستانی، مساعدت مالی و دیپلماتیک امریکایی و در اخیر پشتبانی عقیدتی وهابیت و منابع سرشار مالی عربی و با کمک یک بخشی از افغان های پرنفوذ و بازیگران سیاسی کشور، از جمله حامد کرزی، انورالحق احدی، اشرف غنی و زلمی خلیل زاد "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه پاد زهر" علیه در هم ریزی سیاسی کشور، ولی در واقع مانند اژدها خون آشام سر بر آورد. با قیام و سوق این گروه التقاطی (متشکل از تبار گرایی پشتون و جزم گرایی دینی بدوی) به سوی کابل با این شعار که "تاج و تخت غصب شده ای پشتون ها را" دوباره کسب کرده و حکمرانان تاجیک تبار را قلع و قمع کنند. در همین عرصه است که تبار گرایان افراطی نیز در خدمت این گروه بدوی خوی درآمده و از جمله لابی گرایی های سیاسی در خارج، و هم چنان در جهت توجیه استراتژی "زمین سخته" گروه طالب در داخل کشور فعال گردیده و از جمله نوشته "سقاوی دوم" را با بنام مستعار "سمسور افغان" پیشکش کردند؛ از هم سوایی های نظری و سبک نوشتاری حدس زده میشود که نوشته "سقاوی دوم" توسط اسماعیل یون، یکی از نخبگان شووینست پشتون تبار رقم زده شده باشد. درست مطابق به تجویزات همین نوشته، باشندگان غیر پشتون تبار "اجنبی و کافر" خوانده شده و گویا چاره ای دیگر ندارند به جز اینکه یا "اسلام" بیاورند و یا کشور را ترک کنند.

ولی خلاف توقعات کاذب، "تحریک اسلامی طالبان" نه تنها آرامش سیاسی و صلح عادلانه را در کشور تامین نکرده، بلکه سرزمین هندو کش را به لانه ای گروه های هراس افکن بین المللی مبدل ساخته که مهمترین فاجعه تخریبی گروه "القاعده" در ناین/الون سال ۲۰۰۱ در شهر نیویورک کاسه صبر ایالات متحده امریکا را لبریز گردانید. واشنگتن که خود زمانی یکی از حامیان گروه هراس افکن طالب شمرده میشد، چنانچه هیلری کلنتون، وزیر خارجه ایالات متحده امریکا زمانی گفته بود که "طالبان ساخته و بافته امریکا" بوده اند، با گزینش تاره ای سیاسی علیه طالبان اقدام نمود. پس از سانحه ای دهشت افکنی در امریکا که منجر به کشتن بیشتر از سه هزار نفر گردید، واشنگتن در گام نخست فقط خواهان تسلیم کردن اسامه بن لادن، رهبر گروه "القاعده" به امریکا گردید؛ تا اینجا حتی "تغییر نظام طالبی" برای امریکا در دستور کار قرار نگرفته بود. ولی زمانی که ملا عمر آخوند، "امیرالمومنین" گروه طالب از این کار ابا و ورزید و گفت که او حاضر است تا تخریب یک بر سوم کشور را که از گزند جنگ های گذشته در امان مانده است، بپذیرد ولی "مجاهد بزرگ اسامه بن لادن" را به امریکا تسلیم نکند، واشنگتن مجبور به "تغییر رژیم طالبی" در افغانستان گردید.

با وجود مخالفت سر سخت پاکستان، با راندن گروه هراس افکن طالب و هم کیشان بین المللی آن از کوه و برزن افغانستان، برهه ای جدیدی از "بازسازی و نوسازی" در کشور پیرامونی افغانستان و آن هم به مثابه "فراورد جانبی" حملات دهشت افکن در امریکا آغاز گردید. برخلاف توجیه حکم روایی گذشته ها (توجیه تاریخی ارثی در وجود شاهان درانی، توجیه خواست زحمت کشان در شعار "حزب دموکراتیک خلق" و در اخیر توجیه دینی مجاهدین و گروه طالب) این مرتبه پیاده کردن صدا و هلهله ای "دموکراسی وارداتی" در کشور فراگیر و همگانی گردید. باز هم برخلاف گذشته، که "مجاهدین" دوران ضد شوروی با فقدان توانایی نسخه ای بازسازی و همزیستی تشخیص گردیده بودند، این مرتبه یک گروه دانشگاهی و مدیریتی افغان تبار خارج نشین با همراهی کارشناسان تاسیسات مالی و پولی بین المللی سرازیر کشور گردیدند، تا به تعبیر خود شان زمینه "آبادانی و دموکراسی" را در کشور

آماده ساخته، "نظام جنگی گذشته" را از بنیاد واژگون گردانیده و در اخیر، استوار بر موازین و استراتژی "نولیبرالیسم" چرخ های اقتصادی کشور را به حرکت در آورند.

ولی در واقع این "نظام هیبرید سیاسی و اقتصادی"، با تعبیر دوگانگی "از دموکراسی استوار بر ایدئولوژی نو لیبرالیسم" نه تنها افغانستان را از ورطه هلاکت رهایی نبخشید، بلکه منجر به بروز یک "قشر الیگارشی نوپا" گردیده، که در آن در کنار رهبران مجاهدین، کارشناسان و مدیران افغانی تبار خارج نشین با استفاده ابزاری از موازین دموکراسی، یک "نظام انوکراسی" را پیریزی کردند؛ نظامی که از نگاه اقتصادی منجر به افزایش روز افزون کسانی که تحت خط فقر قرار گرفتند، گردیده، بیکاری ساختاری، به ویژه بین جوانان به بیشتر از ۴۰ رسیده و در اخیر شکاف اقتصادی طبقاتی بین قشر "الیگارشی نوپا" و مستمندان هر روز بزرگ و بزرگتر گردید. اما از نگاه سیاسی، پیامد نظام "متمرکز ریاستی"، نه تنها نتوانست تا به مثابه یک نسخه ای حاذق برای حذف کاستی های ساختاری سیاسی گذشته کارگر افتاد، بلکه برعکس منجر به عمیق شدن روابط امپریال و بیگانگی اجتماعی و سیاسی شهروندان در رویارویی با "نخبگان کرسی نشین" گردید.

به مثابه "پادزهر" این وضع ناهنجار، نویسنده نسخه ای "دموکراسی مشارکتی" را از سطح دهکده ها و شهرها تا ولایات و مرکز، آن هم استوار بر یک نظام غیر متمرکز اداری با جزئیات آن پیشکش کرده است؛ نظامی که نه تنها در "حکومت نام نهاد فراگیر" متشکل از افراد طیف های مختلف و تباری خلاصه گردیده، بلکه بر یک استراتژی نظام در خور یک کشور پیرامونی و به غرض رهایی از "چنبره اهریمنی" امپریال با ویژگی های "رشد و انکشاف متوازن"، استوار بر "عدالت سمتی"، طرح و پیاده کردن "سید اموال در خور نیازمندی های اولی" مردم باشد. جزئیات این استراتژی انکشاف ملی عادلانه در هر بخش صنعتی، زراعتی، کاریابی و مالی ترسیم گردیده اند.

بر پایه همین استراتژی میتوان از انتقال و جذب "ارزش افزون شبه بدوی" در "ارزش سرمایه ای جهانی" که بر پایه مکانیسم استراتژی "نولیبرالیسم" بوقوع می پیوندد، جلوگیری کرد. به نظر نویسنده، نخبگان کرسی نشین کشور در ساختار نظام انوکراسی و بروز قشر الیگارشی نوپا بزرگترین فرصت تاریخی را از دست دادند. با تسلط ارگ و "کرسی نشین شدن، گروه پرخاش گر، تصلبی و التقاطی طالب افغانستان برای مدت زیادی از شاهراه فرهنگ آبادانی، رفاه همگانی و هم پذیری تباری فاصله گرفت.

گروه ترویقای ارگ نشین (متشکل از اشرف غنی، رییس جمهور، حمدالله محب، مشاور ارشد امنیتی رییس جمهور و فضل محمود فضلی، رییس عمومی اداره امور ریاست جمهوری) افغانستان را هدفمند بتاريخ ۱۵ اگوست ۲۰۲۱ به گروه طالب ارزانی کرد. اشرف غنی اگر از یکسو در راهبری ترویقا از درون نظام روند تسلیمی کشور را به طالبان مدیریت کرده، از سوی دیگر در روابط خارجی، ولو که با ژبست های مختلف دیپلماتیک و گام های تاکتیکی متنوع، در چارچوب یک مثلث اهریمنی (متشکل از خود اشرف غنی، گروه حامد کرزی و خلیل زاد) مکانیسم پروسه ای فروپاشی دولت و تسلیمی کلید ارگ ریاست جمهوری را به تاریک اندیشان طالب سرعت بخشید. در اخیر در گسترده ای همین تفکر و در هم گرایی با حوزه ای خواست های مشترک پاکستان، کشور های عربی کنار خلیج فارس و ایالات متحده امریکا زمینه ساز ساختار جدید تحت ظاهراً رهبری گروه هراس افکن طالب گردید. در نتیجه اشرف غنی و همنوایان سیاسی -اش بر پایه تدابیر دقیق دراز مدت، به ویژه بر اساس حذف دگر اندیشان و دیگر تباران، برقراری مهره های وفادار به اندیشه سیاسی و تبار گرایی خودش را در کرسی های کلیدی نظامی، اداری و امنیتی، عمل کرده، افغانستان را به مثابه یک کشور آسیب پذیر در باتلاق بحران سیاسی و سیاه آب فروپاشی غرق ساخت. به این ترتیب او، که با فقدان مشروعیت دموکراتیک هفت سال حکمرانی بی بند و بار کرد، مرتکب بزرگترین خیانت در راستای "حفظ حاکمیت ملی و صیانت تمامیت ارضی" کشور گردید.

ساختار تسلیمی حکمرانی سیاسی و کلید ارگ ریاست جمهوری به گروه "امارت اسلامی" افغانستان

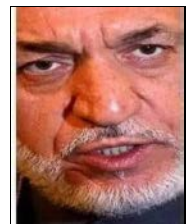
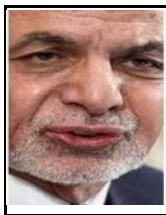
زلمی خلیل زاد



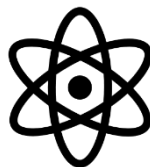
تروییکا متشکل از اشرف غنی، حمدالله
محب و فضل محمود فضلی

اشرف غنی

حامد کرزی



(برخوردار از پشتیبانی مزمن بازیگران دیگر شووینست، از جمله گلبدین حکمتیار، معصوم
استانکزی، ضیالحق امرخیل، و اسماعیل یون)



در مورد دسترسی به کتاب "گفتمان بحران افغانستان" با این شماره‌ی پیام گیر و تس اپ (WhatsApp) تماس

بگیرید: شاهمامه / هالند +31641375638